

ما می گوئیم :

(۱) تفاوت دو مبنا (مفروض الوجود بودن امور غیر اختیار با شرطیت قدرت در فعلیت تکالیف) در این است که: اگر از ابتدا مولا، امور غیر اختیاری را مفروض بگیرد در مقام انشاء، حکم انشاء شده مطلق نیست و تنها بر موضوعات مفروض الوجود بار می شود و در نتیجه در مقام فعلیت هم حکم مطلق نیست. ولی اگر امور غیر اختیاری مفروض گرفته نشوند، در مقام انشاء حکم مطلق است و در همه صور - چه امور غیر اختیاری موجود باشند و چه موجود نباشند - حکم انشاء می شود، ولی در مقام فعلیت، حکم تنها در فرض قدرت مکلف (یعنی در فرض تحقق امور غیر اختیاری) بالفعل می شود.

(۲) اما در جواب می توان گفت:

اگرچه تقریر قدرت، مشکله تکلیف به ما لا یطاق را حل می کند ولی با مشکل دیگری رو برو می شود و آن اینکه: اگر قرار است در مقام فعلیت، حکم در فرض عدم امر غیر اختیاری بالفعل نباشد، چرا شارع تکلیف را به نحو مطلق انشاء کند. این لغویت در انشاء است و لذا شارع از ابتدا حکم را به نحوه ای انشاء نخواهد کرد که می داند به فعلیت نمی رسد.

(۳) اصف الی ذلک: لازمه سخن منتقی الاصول آن است که تمام امور غیر اختیاری، شرط عقلی (قدرت) برای تکلیف باشند، در حالیکه لازمه سخن مرحوم نائینی آن است که این امور را شارع نیز برای تکلیف شرط قرار داده باشد و لذا به عنوان شرط شرعی هم به حساب آیند.

اشکال دیگر بر مقام دوم مرحوم نائینی:

بر مقام دوم (اینکه «امر» باید مفروض الوجود باشد) اشکال شده است:

«فالتیود منها ما یکون دخیلا فی اتصاف الفعل بالمصلحة. و منها ما یکون دخیلا فی فعلية المصلحة. فإرادة الفعل لا تتحقق الا بعد اتصافه بالمصلحة، فهي متأخرة عن وجود النحو الأول من القیود، بمعنى ان تحققها انما یکون بعد تحقق هذه القیود و بدونها لا تتعلق الإرادة بالفعل لخلوه عن المصلحة. بخلاف النحو الثاني فان إرادة الفعل تكون محرکة نحو الإتيان بها و تحقیقها، کی تصیر المصلحة فعلية و لا يتوقف حصول الإرادة على حصولها، و هذا أمر عرفی وجدانی لا إشکال فيه.

و حينئذ نقول: بان الأمر حيث یکون على طبق الإرادة و ينبعث عن تعلق الإرادة بالفعل، بل هو الإرادة نفسها - على قول - فلا بد ان یکون جعله فی المورد التي تتحقق فيه الإرادة، فهو بالنسبة إلى القیود التي تكون دخیلة فی اتصاف الفعل بالمصلحة متأخر، بمعنى ان اعتباره و فعليته فی فرض وجودها و تحقیقها ... نفس الأمر، فانه ليس دخیلا فی



اتصاف الفعل بالمصلحة، بل هو ينبعث عن المصلحة، لا ان الفعل به يكون ذا مصلحة.»^۱

توضیح :

۱. قیود و اوصافی که با افعال خارجی ارتباط دارند دو گونه اند:
یا فعل را دارای مصلحت می کنند (مثل مریضی که باعث می شود شرب دارو مصلحت پیدا کند) و یا مصلحت موجود در فعل را محقق می کنند. (مثل درست کردن دارو برای شرب دارو)
۲. اراده متکلم وقتی نسبت به فعل تعلق می گیرد که فعل دارای مصلحت شده باشد و لذا قیود نوع اول قبل از حصول اراده باید محقق شده باشند. ولی قیود نوع دوم بعد از تحقق اراده لازم است حاصل شوند و لذا آنها را هم باید اتیان نمود.
۳. حال «امر» یا همان «اراده» است (طبق قولی) و یا پس از تعلق اراده به فعل پدید می آید [طلب انشایی پس اراده حقیقی است]، و لذا امر جایی حاصل است، که اراده باشد.
۴. پس امر از زمره قیود نوع اول نیست. چراکه آنها فعل را دارای مصلحت می کنند تا پس از آنکه دارای مصلحت شده مورد اراده قرار گیرد.
۵. پس امر از قبیل آن دسته از قیود نیست که فعل را متصف به مصلحت کند.
ما می گوئیم :

- ۱) سخن مرحوم نائینی درباره «امر» بود و «امر» را ایشان مفروض الوجود می دانست. صاحب منتقی الاصول «امر» را مفروض الوجود نمی دانست چراکه قیود مفروض الوجود را آن دسته از قیود به حساب می آورد که از نوع اول باشند.
- ۲) البته ایشان امر را از قیود نوع دوم هم نمی دانست چراکه قیود نوع دوم به سبب امر لازم الاجرا می شوند، در حالیکه «امر» لازم الاجرا نمی شود.
اما بر ایشان اشکال می کنیم:

اگر گفتیم «صلوة + قصد امر» دارای مصلحت است، پس تا «امر» نباشد «صلوة + قصد امر» مصلحت ندارد و لذا «امر» از قیود نوع اول است (قیودی که اگر نباشند، فعل دارای مصلحت نمی شود)
پس اشکال مرحوم نائینی بار می گردد که اگر «قصد امر» در متعلق تکلیف اخذ شود، امر در رتبه قبل

۱. منتقی الاصول؛ ج ۱؛ ص ۴۳۵



باید مفروض الوجود دانسته شود.

